

*Bi-Quarterly specialized-
scholarly journal Of Quranic
Studies Light of Revelation Vol.2,
No. 4,
Autumn & Winter 2017
P 93 - 122*

دو فصل نامه علمی-تخصصی
مطالعات قرآن پژوهی نور وحی
س ۲ ش ۴ پاییز و زمستان ۱۳۹۶
صفحات ۱۲۲ تا ۹۳

تصویر سازی اعجاز آمیز قرآن در بیان فضائل و ردائل اخلاقی

علی کریم پور قراملکی*

چکیده

اعجاز قرآن در حوزه اخلاق را، از سه منظر مختلف می توان بررسی نمود: بیان آموزه ها و مفاهیم اخلاقی، ارائه نظام خاص اخلاقی، تاثیر تاریخی در حوزه اخلاقی. قسم نخست را نیز، از ابعاد متفاوت می توان کنکاش کرد که تصویر سازی اعجاز آمیز در بیان فضائل و ردائل اخلاقی، یکی از آن ابعاد به شمار می آید. اعجاز قرآن با این رویکرد، از این لحاظ است که کسی تا بحال نتوانسته از انسانها، تصویری همانند آن بیانها را در معرفی آموزه های اخلاقی اعم از فضائل و ردائل اخلاقی داشته باشد. مواردی از جمله: حتمیت اثر بخشی انفاق در راه خداوند با شبیه سازی به سنبل؛ مبارک بودن انفاق خالص در راه خداوند با شبیه سازی به باغ مرتفع؛ زوال ناپذیری سخن متکی بر اعتقاد صحیح با شبیه سازی به درخت پاکیزه؛ نقش گوهر پاک در بروز آثار ارزنده با شبیه سازی آن به شهر پاک و... از جمله فضائل اخلاقی، و مواردی از قبیل: اثر فاسد ناشی از عمل فاسد با شبیه سازی به باد همراه با سردی هوا؛ حالت انسان غیر مطیع متمایل به زمین با شبیه سازی آن به سگ و... بخشی از ردائل اخلاقی به شمار می آیند که خداوند به آنها اشاره نموده است.

واژگان کلیدی: قرآن؛ مفاهیم اخلاقی؛ اعجاز، نظام اخلاقی؛ تفسیر

مقدمه

قرنهای متمادی است که اعجاز صوری و محتوایی قرآن کریم، اذهان بشر را به خود مشغول نموده است؛ چرا که نه تنها قرآن، مسلمانان صدر اسلام و غیر صدر اسلام را بهت زده کرده؛ بلکه دیگر انسانها را نیز به حیرت واداشته است. چه اینکه راه انداختن قرآن هراسی و اسلام زدایی در ممالک غربی و آمریکایی، از نشانه های درماندگی و عجز دشمنان قرآن به شمار می آید. بدون شک، همه اینها به خاطر این است که مفاهیم و نظام اخلاقی قرآن، بخش بزرگی از قلوب انسانها را به خود جلب و جذب نموده است. یکی از ابعاد اعجاز اخلاقی قرآن، مسئله تصویر سازی مفاهیم اخلاقی است که قرآن در حد اعجاز، به بیان آنها پرداخته است. این تصویر سازی، فضائل و رذائل را شامل است. در تحقیق کنونی، سعی بر این است که با احصاء موارد مذکور، بخشی از اعجاز قرآن معلوم گردد.

اعجاز در لغت و اصطلاح؛

واژه «اعجاز» در لغت، از ریشه عجز و از باب افعال به معنای عاجز نمودن است. مانند اژدها شدن عصای حضرت موسی و تبدیل آب به خشکی و بر عکس آن با عصا توسط آن حضرت؛ شفا یافتن مریض ها و زنده شدن مردگان با دعای حضرت عیسی؛ بیرون آمدن شتر از دل کوه توسط حضرت صالح؛ مبهوت شدن مشرکان و غیر مشرکان با قرآن توسط پیامبر (ص) و ...

در اصطلاح نیز، به معنای انجام کار خارق العاده توسط مدعی نبوت با اذن خداوند به همراه مبارزه طلبی است. مقوله اعجاز، هدیه الهی از طرف خداوند برای نبی است که با علل غیبی و به صورت دفعی در زمانی خاص توسط پیامبر صورت می

گیرد. البته، این اعجاز ممکن است مختص زمان خود پیامبر باشد و ممکن است که جاودانه و جهانی باشد همانند قرآنی که پیامبر اسلام، آن را از جانب خداوند برای همه جهان تا روز برپایی قیامت آورده است.

ابعاد اعجاز قرآن

بر اساس بیان همه مفسران، قرآن در جهات صوری و محتوایی از اعجاز برخوردار است. اعجاز جامعیت قرآن در رابطه با بیان هدایت و تربیت انسانها مورد اتفاق همه آنان است. از اینرو، به اعتراف دوست و دشمن، نفوذ و تسخیر حداکثری دلها توسط قرآن در جهات اخلاقی و تربیتی، مختص به قرآن کریم است. قرآنی که همه بیانات اعتقادی و حقوقی خود را در عین حال که از پشتوانه استدلالی و عقلی برخوردار می کند، با عطف و موعظه نیز اشراق نموده است. اعجاز قرآن را از حیث اخلاق، با رویکردهای متفاوتی می توان بررسی نمود که موارد ذیل، بخشی از آنها به شمار می آید:

الف- مفاهیم و آموزه ها با رویکرد اخلاقی؛

قرآن کریم در آیاتی مختلفی از خود به فضائل اخلاقی اشاره نموده و از انسانها، می خواهد که آنها را در حیات خود جامه عمل بپوشانند تا رستگار شوند. مانند انفاق، نیکوکاری، شکرگذاری، راستگویی، زیباگویی و ... هم چنان که، با اشاره به برخی از رذائل اخلاقی، همانند غیبت، سخن چینی، افتراء، تکبر، بخیلی، مسخره نمودن، تجسس و ... دوری از آنها را برای رسیدن به سعادت ابدی طلب می نماید.

لکن از آنجا که بیان چنین مفاهیمی از طرف دیگر انسانها، هم در طول تاریخ کم و بیش صورت گرفته و می گیرد مانند سقراط و افلاطون و ... که آموزه و پندهای

اخلاقی و موعظه ای از آنها نقل شده است، لذا نمی توان بیان اینها را توسط قرآن، اعجاز و معجزه نامید؛ چرا که بیان اینها، خارج از طاقت بشر نیست. لکن توجه بر این نکته ضروری است که چون قرآن، بیان این مفاهیم را با تلفیقی از احساس و عاطفه با استدلال و منطق همراه ساخته است، می تواند نوعی اعجاز تلقی گردد.

ب- نظام خاص با رویکرد اخلاقی؛

نظام اخلاقی قرآن در کنار نظامهای اعتقادی، سیاسی، قضایی، اقتصادی و ... آن، از ابعاد دیگر اعجاز اخلاقی قرآن به شمار می آید که توسط قرآن پژوهان (جوادی آملی ۱۳۸۱: ۱۳۸) مورد توجه قرار گرفته است. سروسامان بخشیدن به اخلاق عملی مسلمانان بر پایه توحید، از اهداف اساسی نزول قرآن به شمار می آید. به سخن دیگر، دین اسلام بر پایه تعریف خاصی از انسان که همان طی شدن مراحل و رمزی بودن حقیقت هستی او و فقر و پویایی دانستن او در حرکت به سمت خداوند است، برای انسان مبداء خدایی و مقصدی نهایی؛ یعنی قیامت در نظر می گیرد که بدین وسیله نظامش با نظام های دیگر اخلاقی تمایز می یابد؛ چرا که نظام اخلاق اسلام، بر پایه های اخلاق فردی، خانوادگی، اجتماعی و دینی پایه ریزی شده است که آن را از سایر نظام ها متمایز می کند. (جوادی آملی ۱۳۸۱: ۱۳۸) عناوینی همانند فلاح، فوز عظیم، تقرب الی الله و تقوا از اموری است که با منتهی شدن همه مسیرهای مذکور به عناوین فوق، صفات نفسانی و باطنی انسان شکل گرفته و به کمال مطلوب نائل می آید. از اینرو، تا زمانی که عناوین مزبور برای انسان حاصل نشود، رتبه و درجه ای هم برای انسان به دست نمی آید.

ج- تاثیر تاریخی با رویکرد حوزه اخلاق؛

کدامین مکتب در طول تاریخ حیات بشریت را می توان یافت که بتواند در مدت کمی، شرق و غرب عالم را تسخیر نموده و دلها را مجذوب خود بگرداند؟ فقط اخلاق دینی و قرآنی است که توانست در مدت ۱۰ سال اولیه تشکیل حکومت توسط رسول الله، شرق و غرب عالم را به چالش بکشانند. همان گونه که هم اکنون دین اسلام، تنها دینی است که پرچم دار مبارزه با ظلم و جنایت در دنیای پر از بی عدالتی است گرچه برخی از آن مانند وهابیت و تکفیریه‌های متکی بر آنها، سوء استفاده نموده و آبروی دین اسلام را پایمال می نمایند.

موارد تصویر سازیها در بعد فضائل اخلاقی

از آنجا که فضائل اخلاقی در ابعاد فردی، خانوادگی، اجتماعی و دینی قابل بررسی است، تبیین تصویر سازیهای فوق را در ابعاد فوق پی می گیریم:

الف- تصویر سازی ها در بعد اخلاق فردی:

نقش گوهر پاک در بروز آثار ارزنده با شبیه سازی به شهر پاک؛

شکی نیست در اینکه اعمال خوب و ارزنده، در محلی متصور است که پاکیزه و حاصلخیز باشد. اگر زمینی شوره زار بود، نمی توان به برداشت محصولی مرغوب منتظر ماند. از اینرو، خداوند بیان می کند که اراده و انتخاب خوب و پاکیزه، همانند محل خوبی برای رشد و نمو است لکن از انتخابها و مسیرهای شیطانی نمی توان عملی پسندیده توقع داشت. خداوند در آیه ۵۸ سوره اعراف می فرماید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ». برخی از مفسران مانند صاحب تفسیر طبری (طبری ۱۴۱۲: ۵/۵۲۰) و صاحب تفسیر المیزان

(طباطبایی ۱۴۱۷: ۱۶۱/۸) و صاحب تفسیر التحریر و التنویر (ابن عاشور بی تا: ۱۴۲/۸) بیان می دارند که آیه شریفه، همانند مثل عامی است که می رساند اعمال حسنه از گوهر پاک سرچشمه می گیرد؛ چرا که گوهر ناپاک همانند سرزمین شوره زاری است که محصولی مفید از آن انتظار نمی رود.

تقیح شرک و تحسین توحید در گرو یکتاپرستی با شبیه سازی به اطاعت از یک نفر و چند نفر؛

تبعیت از افرادی که هر کدام، هدف متفاوتی دارند، باعث بدی عاقبت و نرسیدن به منفعت است لکن پیروی از فرد واحد معتمد، سبب نیل به منافع بی شمار و خیر فراوان می گردد. خداوند هم در آیه ۲۹ سوره زمر: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» با ذکر این مسئله، متذکر می شوند که یکتاپرستی، تنها عامل اصلی در رسیدن به منافع ابدی است. برعکس هر گونه انحراف از این مسیر، برابر با از دست دادن حسن عاقبت خواهد بود؛ چرا که انسان نمی تواند خواسته های متضاد از هم را پاسخگو باشد. به نظر صاحب تفسیر مفاتیح الغیب (فخر رازی ۱۴۲۵: ۴۵۱/۲۶) و صاحب تفسیر الفرقان (محمد صادقی تهرانی ۱۳۶۵: ۳۳۲/۲۵)، آیه شریفه بهترین مثل در تقبیح شرک و تحسین توحید است به جهت این که در وقت نیاز شریکان، خادم می ماند که نیاز چه کسی را برآورده بکند و در وقت نیاز خودش هم، می ماند که از کدامین، طلب نیاز بکند؟

زوال ناپذیری سخن متکی بر اعتقاد صحیح با شبیه سازی به درخت پاکیزه؛

سخن برخاسته از اندیشه ناب و درست، همانند درخت پاکیزه و سالمی است که همواره از زوال و بطلان مصون بوده و آثار مبارک و ابدی به همراه خواهد داشت. بر عکس، سخنی که مبتنی بر منطقی و حقانیت نباشد، اضمحلال داشته و موجب خسران

ابدی دنیوی و اخروی صاحبش می گردد. خداوند در آیه ۲۴ سوره ابراهیم در همین باره می فرماید: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ». احتمالاتی همچون: شهادت به وحدانیت خداوند (فخر رازی ۱۴۲۵: ۱۹ / ۱۲۰)، ایمان و همه طاعتها (طبرسی ۱۳۷۲: ۶ / ۳۱۲)، قرآن و مطلق ثنای خدا (حقی بروسوی بی تا: ۴ / ۴۱۴)، تسبیح و تنزیه (زمخشری ۱۴۰۷: ۲ / ۵۵۳)، هر سخن خیر (سیوطی ۱۴۱۶: ۴ / ۷۸)، مومن (زمخشری ۱۴۰۷: ۲ / ۵۵۳ و طبری ۱۴۱۲: ۱۳ / ۱۳۶) عقاید حقه ریشه دار در اعماق قلب انسان (طباطبایی ۱۴۱۷: ۱۲ / ۵۱) که از طرف مفسرین در تفسیر «کلمه طیبه» گفته شده است.

رعایت تواضع در زندگی با شبیه سازی به درک واقعیات بیرون از خود همانند

زمین و کوه؛

انسانی که در موهومات خود به سر نبرد و واقعیات خود و دیگران را آگاه شود، هیچوقت خود را بیش از شایستگی خود، بزرگ نمی انگارد. خداوند در آیه ۳۷ سوره اسراء: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» با تصویر محکمی زمین زیر پای انسان متکبر و بلندی کوههای بالای هر انسانی، به او گوشزد می نماید که در مقابل حق و حقیقت متکبر نباشد؛ چرا که انسان، نه می تواند زمین را بشکافد و نه می تواند از کوه ها بلندتر باشد. پس، نباید بزرگ بینی داشته باشد. صاحب تفسیر التبیان (طوسی بی تا: ۴۷۹/۶) همانند صاحب تفسیر مجمع البیان (طبرسی ۱۳۷۲: ۶ / ۶۴۱)، بعد از این که به مثل بودن آیه شریفه اشاره می نماید، متذکر می شود که گرچه خطاب آیه به پیامبر است ولی امت ایشان از آن اراده شده است. علامه طباطبایی، در تفسیر آیه ۶۳ سوره فرقان: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» با نقل قول از راغب اصفهانی، در تبیین معنای واژه «هون» به معنای

تواضع، مشی در زمین را نیز، کنایه از معاشرت بین مردم می داند. (طباطبایی ۱۴۱۷: ۲۳۹/۱۵) حضرت علی (ع) می فرمود: «مشیهم التواضع؛ یعنی راه رفتن پرهیزگاران، تواضع در زندگی است». (نهج البلاغه/خطبه/۱۹۳)

ب: تصویر سازی در بعد اخلاق اجتماعی

اثر بخشی انفاق در راه خداوند با شبیه سازی به سنبل؛

انفاق در راه خداوند، عمل نیکویی است که در ظاهر، باثمر بودن آن معلوم نیست ولی با دقت و انتظار می توان خوب بودن آن را فهمید. همانطور که، انسان با برکت بودن یک سنبل را نمی فهمد ولی بعد از این که یک دانه به دست کشاورز، خود به ۷ سنبل با ۱۰۰ دانه در هر کدام تبدیل گردید، انسان به برکت داشتن آن یک دانه علم پیدا می کند. بر اساس آیه ۲۶۱ سوره بقره: «مَثَلُ الَّذِي يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَيْتُ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَنبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»، انفاق در راه خدا هم، در واقع دادن یک دانه است ولی صد برابر گرفتن از خداست. طبرسی (طبرسی ۱۳۷۲: ۶۴۶/۲)، معتقد است که سنبل ۱۰۰ دانه ای قابل تصور است گرچه مشاهده نشده باشد. علامه طباطبایی هم، بر این باور است که اساساً در تمثیل، لازم نیست مضمون مثل در خارج محقق شده باشد. (طباطبایی ۱۴۱۷: ۳۸۷/۲)

اثر بخشی انفاق خالص در راه خداوند با شبیه سازی به باغ مرتفع؛

هرگز انفاق خالص بی اثر نمی ماند. همانگونه که سرزمین مرتفع به سبب باران، محصول دوچندان می دهد و با نبود باران هم در اثر نمی هوا، باز بی ثمر نمی گردد. خداوند در آیه ۲۶۵ سوره بقره با اشاره به این مطلب می فرماید: «وَمَثَلُ الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ

فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». طبرانی (طبرانی ۲۰۰۸: ۱/۱۷۷)، از مجاهد قرائت «حَبَّه» به جای «جَنَّهُ» نیز روایت نموده است. سمرقندی (سمرقندی ۱۴۰۶: ۱/۱۷۷) نیز، بیان کرده که در آیه شریفه، تقدیم و تاخیری صورت گرفته و آن این است که: «و ان لم یصبها وابل فطل فأت اکلها». مقصود این است که باغ مرتفع، باردهی اش یقینی است؛ چرا که آن یا باران و یا با نمی باران تغذیه خواهد شد. انفاق خالص نیز، به سبب اتصالش به خداوند، همیشه بارده خواهد بود. بنابراین، اگر انفاق انسان در راه خداوند صورت بگیرد، از ثواب اخروی مضاعف که ابدی است، بهره مند می گردد ولی تشویق و تمجید مردم در خود دنیا باقی مانده و با فناى دنیا نیز، از بین می رود.

عاقبت کفران نعمت با شبیه سازی به قریه و اهالی آن؛

خداوند برای انسانها، نعمتهای نادى و معنوی فراوانی را داده است که انسانها، هرگاه شاکر باشند، امنیت و اطمینان و وفور رزق را نیز خداوند برایشان هدیه می دهد و لکن در صورتی که کفران نعمت بکنند و نعمتها را در راه خداوند استفاده نکنند و رسول او را تکذیب بکنند، به مجازات شدیدی که همان سلب امنیت و اطمینان و کمبود رزق باشد، گرفتار می نماید. خداوند در آیه ۱۱۲ سوره نحل می فرماید: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ». بر اساس گفته برخی از مفسران (طبری ۱۴۱۲: ۱۲۵/۱۴)، مراد از «قریه» شهر مکه یا مدینه است که در اثر نافرمانی از رسول خدا، گرفتار قحطی به مدت ۷ سال شدند. لکن برخی دیگر، همچون شیخ طوسی (طوسی ۱۳۷۲: ۴۳۲/۶) اظهار داشته اند که مراد از آن، مکه یا مطلق قریه است. چنان

که صاحب تفسیر مفاتیح الغیب (فخر رازی ۱۴۲۰: ۲۷۹/۲۰)، غیر مکه بودن را اقرب می داند. پس، شکر نعمت، همانند شکر اهالی قریه نعمت را دوچندان می کند.

حقیقت استجابت و اطاعت با شبیه سازی آن به حیلوله خداوند؛

ارزشمندی حیات، برای همه انسانهای زنده روشن است و نیازی به اثبات آن نیست. اما اینکه پذیرش طاعت و نزدیکی به خداوند هم به نوبه خود، می تواند برای انسان ارزشی همانند حیات را داشته باشد و نوعی حیات در حد بالاتر شناخته شود، ممکن است انسان از آن غافل باشد. لکن خداوند برای بیدار نمودن ذهن مسلمانان با تشبیه آن به حیات، به تبیین حقیقت آن پرداخته و متذکر می شوند که قبول آگاهی از جانب افراد مورد معتمد، نوعی زندگی اساسی به شمار می آید که حتی باعث می گردد آن حیات مادی هم، جلوه زیبا و عمیقتری پیدا نموده و دارای روحی سرشار از معنویت و طهارت گردد؛ چرا که حقیقت طاعت، همان تبلور و جلوه حیلوله خداوند بین انسان و قلب اوست. خداوند در آیه ۲۴ سوره انفال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ». خداوند در این آیه شریفه، حیات را از بدن به قلب تسری داده و بیان نموده که حیات قلب و طاعت آن هم، همانند حیات بدن دارای ارزش فوق العاده ای است به سبب این که انسان با آن طاعت، حضور خداوند را در حیات خود به نمایش می گذارد. البته، طاعت مذکور از ناحیه قلب هم بر اساس مفاد «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» از نوع طاعت استقلاللی توسط انسان نیست؛ بلکه با توفیق و تایید الهی و پشتیبانی خداوند حاصل است. ضمن اینکه، عبارت فوق تمثیلی از نزدیکی خداوند به انسان است که انسان هم در نزدیکی اش به خداوند، او را دور حس نکند. (بیضاوی ۱۴۱۸: ۵۵/۳)

حقیقت فرد مومن و ایمان با شبیه سازی آن به حیات و نور؛

انسانی که در ایمان و هدایت به سر می برد، رو به تکامل است. لذا حرکت که اثر حیات است با خود دارد و در نتیجه حیات هم دارد. از طرفی، چون مقصد و افقی روشن دارد، قدرت حرکت هم دارد، لذا از نور هم برخوردار است. پس، حقیقت ایمان حیات است و نور. انسانی که در ایمان زندگی می کند، هم حیات و هم نور دارد. این همان حقیقتی است که خداوند در آیه ۲۹ سوره انفال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» و نیز آیه ۱۲۲ سوره انعام: «أَوْ مَن كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» به تبیین آن می پردازد. خداوند در آیه اخیر، از طریق استعاره تمثیلیه (آلوسی ۱۴۱۵: ۲۶۳/۴)، فرد مومن را با اطاعت از اسلام همانند شخص حسی می داند؛ چرا که در نورانیت کامل، مشغول زندگی است بر خلاف کافری که در اثر تمرّد، همانند شخص مرده است به سبب این که در ظلمات مطلق قرار دارد. (فخر رازی ۱۴۲۰: ۱۳۲/۱۳)

ابعاد تصویر سازی در بعد رذائل اخلاقی

تصویر سازی در بعد اخلاق فردی:

قساوت قلب با شبیه سازی آن به سنگ و بالاتر از آن؛

عقل و عاطفه انسانی که محصول قلب انسان به شمار می آیند در اثر ارتکاب معاصی همانند: نقض عهد و پیمان (سوره مائده/۱۳)، فسق (سوره حدید/۱۶) و نیز کثرت گناهان، آرزوهای دراز دنیوی، فرو رفتن در حب دنیا، کثرت کلام، استماع لهو و فراوانی مال بر اساس احادیث اسلامی (ری شهری ۱۳۶۷: الباب ۳۴۰۲/احادیث ۱۶۷۰۰/۱۶۷۰۲/۱۶۷۰۳) از کار می افتند. در نتیجه، عقل نمی تواند تفکر بکند و توان

تشخیص حق و باطل را دست می دهد. افزون بر اینها، احساس و عاطفه هم از شخصیت انسان، خدا حافظی می کند تا جایی که حتی با مشاهده فجیع ترین حوادث از خود واکنشی نشان نمی دهد. (مکارم شیرازی ۱۴۲۶: ۶۳/۲) خداوند نیز، در آیه ۷۴ سوره بقره: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» با اشاره به این نوع قلوب، اظهار می دارند که قلوب مجرمان در اثر قساوت قلب به مرتبه سنگ می رسد یا حتی از آن هم سفت تر می شود؛ چرا که بعضی از سنگها، نهر از آنها جاری می شود و یا در خود آبی نگه می دارند و یا اینکه بر اسباب طبیعی واکنشی نشانه داده و متلاشی شده و حرکت می کنند. لکن از این نوع قلبهای خاص، حتی این آثار هم مشاهده نمی گردد. در رابطه با تفسیر حرف «او»، اقوال مختلفی بین مفسران وجود دارد. معنای او جکع و نیز به معنای «بل اعراضیه» نیز گفته شده است. (قرطبی ۱۳۶۴: ۴۶۴/۱)

اهمیت سوء عاقبت با شبیه سازی آن به باغ پرمحصول ناپایدار؛

بسا اوقات انسان در زندگی خود، موفق به انجام اعمال صالح و خیر می شود ولی در صیانت از آنها غفلت نموده و یا دقتی در حفظ آنها نمی کند. به همین سبب، نامه اعمال خود را در وقت محاسبه در روز قیامت، خالی دیده و لب به شکایت نکند. بنابراین، اهمیت نگه داری اعمال از انجام خود اعمال کمتر نیست که بیشتر هم هست. خداوند در آیه ۲۶۶ سوره بقره: «أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» بیان می کند که ممکن است انسان

مدت ها در حیات خود، اعمال خوبی را جمع بکند ولی در وقت نیاز به دلیل آتش زدن و ابطال آنها توسط خودش، از آنها بی بهره بماند. همانطور که صاحب باغی با زحمات زیاد، درختانی را مانند درخت انگور و خرما به مرحله ثمردهی می رساند ولی در وقت کهنسالی و نیاز بچه هایش، به سبب آتش گرفتن باغ از بهره وری محروم بشود. (طباطبایی ۱۴۱۷: ۳۹۳/۲، مغنیه ۱۴۲۴: ۴۱۷/۱) در احادیث (مجلسی ۱۴۰۴: ۱۶۸/۹۰) هم، وارد شده است که پیامبر روزی به اصحابش فرمود که هر کس جملاتی مانند: سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله و الله اکبر بر زبان براند، خداوند درختانی را برای او در بهشت می کارد ولی به این شرط که بعداً آنها را آتش نزند.

حقیقت لجاجت و عناد با شبیه سازی آن به صعود سمت آسمان؛

انسانی که در روح خود، مریضی لجاجت و عناد را بکارد، از پذیرش اعتقاد حق و اعمال صالح محروم می گردد؛ چرا که در پذیرش آن، احساس تنگی و خفگی کامل می نماید ولی کسی که از روح تسلیم و اطاعت برخوردار است، در قبول عقیده صحیح و عمل صالح هم سهیم می گردد؛ چون که در پذیرش آن، احساس وسعت و گشایش در روح خود دارد. خداوند در آیه ۱۲۵ سوره انعام: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ كَذَٰلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» بیان می کند که دوری انسان از ایمان و مخالفتش با آن، همانند صعود انسان به آسمان است. همانطور که انسان در وقت صعود به فضاهاى بالاتر از زمین به سمت آسمان در اثر کم شدن اکسیژن، احساس تنگی نفس می کند، شخص لجوج و عنود نیز در قبول حق و عمل صالح چنین حالتی را پیدا می کند. بنابراین، تنگی نفس مجازاتی است که خداوند انسانهای لجوج را با آن مواجه می کند.

همانگونه که شرح صدر، پاداشی است که خداوند به انسانهای مطیع برای پذیرش بیشتر حق و توفیق در انجام عمل صالح مرحمت می کند. (قرشی ۱۳۷۷/۳/۳۰۷-) البته، در باره ارجاع ضمیر فعل «یشرح» به انسان یا خداوند میان مفسرین اختلاف است. صاحب تفسیر التبیان (طوسی ۱۳۷۲: ۲۶۳/۴)، رجوع ضمیر به خداوند را اقرب دانسته است.

انسان غیر مطیع متمایل به زمین با شبیه سازی به سگ؛

خداوند می تواند انسان را به سمت خودش سوق بدهد ولی سرنوشت او باید به دست خودش تعیین گردد، لذا برخی از انسانهای غیر مطیع که خودشان را به لذات دنیوی چسبانده و تابع هوای نفس هستند. اینها را خداوند همانند سگ دانسته که به آنها خدمت بکنی یا نکنی، عو عو خودشان را می کنند؛ یعنی خواه راحتشان بگذاری یا بر آنها تنگ بگیری، فرقی برایشان نمی کند. افراد مذکور نیز، از گرایش به ایمان و توحید خودداری خواهند نمود. خداوند در آیه ۱۷۶ سوره اعراف: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» با اشاره به این مسئله، پرده از روی این نوع افراد برمی دارند. عو عو کردن سگ، به قول زمخشری و مراغی (زمخشری ۱۴۰۷: ۱۷۹/۲- مراغی بی تا: ۱۱۰/۹) یکی از خسیس ترین و ذلیلترین احوال آن حیوان است که در حیوانات دیگر یافت نمی شود و خداوند حال کفار را با تشبیه به این حال، آنها را در شدیدترین حال، مذمت می نماید.

عجز و تلاطم روحی منافق با شبیه سازی به شخص پناه آورنده به آتش محدود؛

پناه آوردن به آتش دنیوی که خودش و روشنایی اش محدود است و در بیرون از محیط آتش، تاریکی مطلق قرار دارد. هم چنین، در معرض باد و طوفانها هم واقع است

و ممکن است هر آینه خاموش گردد، نشان دهنده عجز و بیچارگی آن است. انسان منافق نیز، در چنین وضعیتی قرار دارد. او هم بر اساس آیه ۱۷ سوره بقره: «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّمَّا يُبْصِرُونَ» از چنین شرایطی برخوردار است. البته، برخی از مفسرین همانند ابوالفتوح رازی در پاسخ از اینکه چرا به جای «الذین استوقدوا»، تعبیر «الذین استوقد» به کار رفته است؟ دو جواب داده اند: جواب اول، مثل منافقان در طلب روشنایی و خیر و صلاح به اظهار ایمان و ابطان کفر، چون مثل استضاء کسی است که آتش بر افروزد، پس فعل به فعل تشبیه کرد نه تشبیه اشخاص به شخص و جواب دوم از او آن است که: مراد به لفظ واحد، جمع است. (ابوالفتوح رازی ۱۴۰۸: ۱۳۸/۱)

عجز بیرونی منافق با شبیه سازی به شخص واقع در زیر باران تند همراه با رعد و برق آسمانی؛

هم چنان که شخص واقع در زیر باران تند و ناگهانی، سراسیمه و درمانده می باشد و پناهگاهی برای رجوع به آنجا و نجات خود ندارد. فرد منافق نیز، در زندگی خود در اثر ظلمات رفتاری، اخلاقی و فکری خویش فرصتی برای پناه بردن ندارد؛ چرا که حیات پر از التهاب و بیچارگی و هراس انگیزی دارد. خداوند در آیه ۱۹ سوره بقره می فرماید: «أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ». حال منافق در این آیه شریفه، در برابر قدرت مطلق خداوند نیز چنین حالتی می باشد. قدرت او هم در برابر قدرت خداوند و عذاب های توفنده او یارای مقاومت نخواهد داشت. البته، برخی دیگر از مفسرین، مورد مثل آیه شریفه را تمثیل حق و هدایت به باران دانسته اند که حیات قلوب با آن شکل می گیرد. (فیض کاشانی ۱۴۱۵: ۹۹/۱)

کیفیت بهره‌وری انسان ریاکار با شبیه‌سازی به سنگ صاف همراه با خاک نرم و باران تند؛

انسان ریاکار از انفاق خود، بهره‌ای نمی‌برد؛ چرا که بر اساس ۲۶۴ سوره بقره: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ». خداوند شخص انفاق‌کننده ریاکار را به سنگ صفت و محکمی تشبیه می‌کند که روی آن سنگ صاف، خاک نرم و کمی نشسته باشد و آنگاه بارانی تند بر آن برسد. در آن وقت، به طور حتم همه خاک‌ها زدوده شده و از بین می‌روند و کسی هم قادر به برگرداندن آنها نمی‌تواند باشد. شخص انفاق‌کننده ریاکار نیز که مردم در دنیا برای او اعمالی را در ظاهر می‌دیدند در روز قیامت، خیرش همانند آن خاک کم می‌ماند که روی سنگ صاف قرار گرفته و به سبب لغزندگی محل و عروض خطرات، قادر به استقرار در جای خود نمی‌تواند باشد. شخص انفاق‌کننده ریاکار نیز، از انفاق خود نمی‌تواند بهره‌ای را کسب بکند؛ چرا که نه خودش قابلیت لازم را دارد و او همانند سنگ صاف و محکمی است که پذیرای چیزی در خود نمی‌تواند باشد و نه می‌تواند سبب فائده و میوه‌ای از خود گردد و نه عملش همانند آن خاک کم می‌تواند سودی به حال او بنماید. بنابراین، چنین شخصی نه از درون سالم است و نه از بیرون، ضمیمه‌ای علی‌حده دارد که بتواند منتفع شود. (ثعلبی نیشابوری

عدم سود در اتخاذ ارباب و آلهه توسط مشرکین با شبیه سازی آن به خانه

عنکبوت؛

صفت مشرکین در اتخاذ آلهه، همانند صفت عنکبوت است. مشرکان نیز، گمان می کنند که با تکیه بر ارباب و آلهه می توانند زندگی خود را سروسامان ببخشند ولی این، خیال باطلی بیش نیست؛ چرا که حقیقت آن، تکیه زدن بر خانه عنکبوت است. همانطور که خانه عنکبوت استحکام لازم را ندارد، تکیه بر آلهه نیز، انسان را از گرما و سرما حفظ نمی کند و سودی و زیبایی به حال انسان ندارد. خداوند در آیه ۴۱ سوره عنکبوت چنین می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». خداوند در این آیه شریفه، پذیرش ولایت غیر خداوند را همانند سکنی گزینی در خانه عنکبوت دانسته است تا جایی که در حدیثی از علی (ع) می خوانیم: «طهروا بیوتکم من نسج العنکبوت فإن ترکه یورث الفقر». (ابن عطیه اندلسی ۱۴۲۲: ۳۱۸/۴)

وجود فریبکاری در ذات منافقین با شبیه سازی حال آنها به شیاطین؛

شیاطینی که از رحمت خداوند دورند و بر ریسمان لرزانی قرار گرفته اند، همیشه به دنبال فریب دادن انسانها هستند؛ چرا که شیطان هر انسانی را به سوی کفر دعوت نموده و برای اینکه دعوتش را بپذیرد متاعهای زندگی دنیا را در نظرش زینت داده، و روگردانی از حق را با وعدههای دروغی و آرزوهای بیجا در نظر وی جلوه می دهد، و او را گرفتار کفر می سازد، به طوری که در طول عمر از کفر خود خرسندی هم می کند تا آنکه نشانه های مردن یکی پس از دیگری برسند، آن وقت به تدریج می فهمد آرزوهایی که شیطان در دلش افکنده سرابی بیش نبوده و یک عمر فریب آن سراب را خورده، و با خیال بازی می کرده، آن وقت همان شیطان خود را کنار کشیده، می گوید:

من از تو و رفتار تو بیزارم، و نه تنها به وعده‌هایش عمل نمی‌کند، بلکه این سوز را هم به او می‌گذارد که "إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ". منافقین نیز، همچو حالتی دارند. آنان نیز، در زمان پیامبر (ص) اینگونه یهودیان بنی نظیر را فریب داده و در وقت نیاز، پشتشان را خالی نمودند. بنابراین، منافقین افرادی فریبکار و از جنس شیاطین اند. (طباطبایی ۱۴۱۷: ۲۱۳/۱۹) خداوند در آیه ۱۶ سوره حشر چنین می‌فرماید: «كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ». طبق نظر برخی از مفسران، آیه شریفه مرتبط به شیطان و انسان معینی نیست؛ بلکه عام است. (فضل الله ۱۴۱۹: ۱۲۶/۲)

بی اعتباری عالم بی عمل با شبیه سازی آن به چارپای بارکش؛

آگاهی انسان، آن وقت ارزش پیدا می‌کند و می‌تواند او را به سعادت و کمال برساند، که در مرحله عمل توسط انسان پیاده گردد و الا صرف اینکه انسان حامل علم باشد ولی آن را عمل نکند یا انگیزه دانستن آنها را در خود نداشته باشد، ارزشش همانند آن چارپایی خواهد بود که حامل کتاب است ولی از محتوای بار خود بی‌خبر است. همانگونه که نوع محتوای بار برای او فرقی نمی‌کند، محتوای نوع معلوماتی هم که انسان از عمل به آنها می‌خواهد شانه خالی بکند، تفاوتی نخواهد داشت. (قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۲۴۸/۱۳) بنابراین، مسلمانان نباید همانند یهودیان باشند که تکالیف تورات را آگاه شدند ولی از عمل به آنها سرپیچی نمودند، لذا مسلمانان به تکالیف آمده توسط قرآن، باید عمل بکنند تا ارزش و اعتبار پیدا بکنند و مصداق ظالم محسوب نشوند؛ چرا که علم بدون عمل نوعی ظلم محسوب می‌گردد. همان گونه که ایمان بدون عمل صالح ظلم به شمار می‌آید. (طباطبایی ۱۴۱۷: ۳۰۵/۱۳) خداوند در آیه ۵

سوره جمعه به حقیقت مذکور چنین اشاره می نماید: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ».

اثر فاسد ناشی از عمل فاسد با شبیه سازی به باد همراه با سردی هوا؛

عمل فاسد، همانند غذای فاسدی است که جز مریضی چیزی به همراه خود نمی آورد. در زندگی نیز، وقتی عملی همانند انفاق برای خاطر افساد و خودنمایی و صد سبیل از راه خداوند انجام گرفت، نتیجه ای جز شقاوت و گرفتاری به مجازات الهی به دنبال نمی آورد. خداوند با تشبیه چنین عملی به بادی همراه با سردی هوا، از بی نتیجه بودن آن عمل خبر می دهد؛ چرا که عمل مذکور در جایگاه مناسبی انجام نگرفته و همانند مزرعه ای است که به دلیل قرار گرفتن در جای بد، محصول خوبی هم نمی دهد. (مدرسی ۱۴۱۹: ۶۴۰/۱) خداوند در آیه ۱۱۷ سوره آل عمران چنین می فرماید: «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ...».

محکومیت رباخوار با شبیه سازی به ممسوسیت فرد توسط شیطان؛

رباخواری در واقع، اضمحلال نظام اقتصادی جامعه را به دنبال دارد و این، حقیقتی است که متأسفانه رباخوار قادر به درک آن نیست؛ چرا که او ممسوس شیطان است. کسی که اینگونه باشد، عاجز از درک خوب و بد از همدیگر می شود؛ بد را همانند خوب می بیند یا بد را نیز خوب تشخیص می دهد، لذا چنین شخصی در امور اقتصادی وارونه فکر می کند و گمان می کند که اصل در اقتصاد، ربا است ولی بیع امر فرعی به شمار می آید. (جوادی آملی ۱۳۸۰: ۵۲۶/۱۲) خداوند، در آیه ۲۷۵ سوره بقره:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا» با ارائه تصویری جالب از زندگی غیر عادی شخص رباخوار، از حقیقت نامطلوب و غیر سالم او پرده برمی دارد.

تلاش بی ثمر در نابودی نور خداوند با شبیه سازی آن به اطفاء با دهان؛

دشمنان دین اسلام، در تلاش هستند که دین خداوند را از روی زمین حذف بکنند ولی نمی دانند که خداوند، نه تنها می خواهد نورش پایدار بماند؛ بلکه می خواهد آن را عالم گیر و تمام بکند. لکن دشمنان می خواهند آن را با دهان و پف آن خاموش بکنند در حالی که پف دهان، تنها می تواند نور شمع را خاموش بکند نه نور آفتاب را. خداوند در آیه ۳۲ سوره توبه می فرماید: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» همانطور که در آیه ۸ سوره صف نیز می فرماید: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ». راغب اصفهانی (راغب اصفهانی/ماده طفی)، معتقد است میان آیه اول و دوم فرق است؛ چرا که متعلق اراده در آیه نخست، اطفاء است ولی در آیه دوم، متعلق اراده اسباب اراده مانند پف کردن است. طبرسی (طبرسی ۱۳۷۲: ۳۸/۵)، بیان می دارد که این تعبیر، از تعبیرات عجیب است، زیرا با همه کوتاهایش هم مطلب را رسانده، و هم شان اهل کتاب را تحقیر و نقشه‌های آنان را کور و ضعیف معرفی کرده است، چون دهن‌ها تنها حریف خاموش کردن چراغ‌ها و نورهای ضعیفند، نه نورهای بزرگ همچون آفتاب، و نورهای بزرگتر از آن. صاحب تفسیر کشاف (زمخشری ۱۴۰۷: ۳۶۵/۲) نیز می نویسد که این آیه، حال اهل کتاب را در باطل کردن نبوت خاتم الانبیاء بوسیله تکذیب، مثل زده به حال کسی که می خواهد نور عظیمی را که همه آفاق را فرا گرفته، و خدا هم اراده کرده

که روز به روز پرتوش بیشتر شود تا در اشراق و پرتو افکنی به نهایت درجه برسد، با فوت دهنش خاموش کند. علامه طباطبایی (طباطبایی ۱۴۱۷: ۲۴۶/۹) هم اضافه می کنند: «آیه شریفه هم حال دعوت اسلامی را بیان می کند، و آن را نوری عالم آرا معرفی می نماید».

تصویر سازی در بعد اخلاق اجتماعی

حقیقت غیبت با شبیه سازی آن به خوردن گوشت برادر مرده؛

طبق بیان محققان اسلامی، سخن گفتن در پشت سر برادر مسلمان، خواه که از شنیدن آن ناراحت بشود یا نشود، از رذائل اخلاقی به شمار می آید که جا دارد هر انسانی از آن دوری بکند به دلیل اینکه آبرو و حیثیت او ارزش دارد. نمی شود آبروی یک نفر را بدون حق از بین برد. خداوند برای اینکه مسلمانان را از پیامدهای منفی این اخلاق زشت آگاه بکند، غیبت نمودن را خوردن گوشت برادر دانسته و بیان می کند: همانطور که نمی شود گوشت برادر مرده را خورد، آبروی برادر زنده را نیز نمی توان با غیبت نمودن از بین برد. بنابراین، اغتیب برادر در حیاتش، همانند خوردن گوشت برادر در بعد از حیاتش، به شمار آمده و امر مذموم است. (سیوطی ۱۴۱۶: ۱/ ۵۲۰) خداوند در آیه ۱۲ سوره حجرات می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ».

مذمت موضع کفار در برابر دعوت پیامبر (ص) با شبیه سازی به گله در برابر

دعوت چوپان؛

کفار هیچ چیزی را نمی فهمند، چون همه راههای فهم که با چشم است یا گوش و یا زبان، با لحاظ مجازات کیفری توسط خداوند برویشان بسته شده است، لذا از فهم سخنان پیامبر (ص) که همه بسود ایشان است، کردند و چون حرف صحیحی که معنای درستی را افاده کند ندارند، پس لال هم هستند، و چون پیش پای خود را نمی بینند، گویی کور هم هستند. همانطور که گله در برابر صداهای آرام و بلند چوپان، همچو وضعیتی دارند. خداوند در تشریح حال کفار در آیه ۱۷۱ سوره بقره چنین می فرماید: «وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بِكُمْ عَمِيَ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ». علامه طبرسی در تفسیر آیه شریفه، به پنج احتمال و وجه شبهه آنها اشاره می کنند. (طبرسی ۱۳۷۲: ۴۶۳/۱)

تصویر سازی در بعد اخلاق دینی

سراب بودن زندگی با شبیه سازی آن به آثار شگفت انگیز باران؛

از آنجا که سعادت و شقاوت انسان در همین دنیا معین می گردد، خداوند دنیا را مجذوب آفرید تا اندازه علاقه مندی انسان به دنیا و خداوند به طور کامل تعیین گردد. به همین سبب، انسانها در برابر جذابیت دنیا موضع متفاوتی می گیرند. برخی از آنها، تحت الشعاع این جذابیت قرار گرفته و در آن ذوب می شوند ولی بعضی دیگر از انسانهای فهیم و عاقل، متوجه وسیله بودن دنیا هستند، لذا از آن به عنوان معبر برای رسیدن به کمال اخروی استفاده می کنند. خداوند نیز، از باب لطف، همین سرابی و خیالی بودن دنیا را برای عموم انسان ها متذکر می شود. از اینرو، خداوند برای اینکه انسان را به آسانی با سراب بودن دنیا آشنا سازد، آن را به بارانی تشبیه می کند که سبب

سرسبزی می گردد ولی بعد از مدتی، همه آن سبزه‌ها زرد و خشک شده و به کاهی تبدیل می گردد که توسط باد، به این سو و آن سو برده می شود. (نیشابوری ۱۴۱۶: ۲۵۸/۶) همانگونه که آثار باران همیشگی نیست، امور دنیوی نیز ابدی نیستند. خداوند در آیه ۲۰ سوره حدید، چنین می فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَزِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ».

ناپایداری زندگی دنیایی با شبیه سازی آن به آب آسمانی و آثار آن؛

دغدغه های زندگی برای انسان، آن قدر اهمیت پیدا می کند که به مرور زمان، خود دنیا برای انسان موضوعیت پیدا نموده و انسان گمان می کند که دنیا و امور آن از حقیقتی برخوردار است در حالی که نه خود دنیا و نه امور آن، از هیچ بقایی برخوردار نبوده و بعد از گذری کوتاه، جذابیت خودشان را از دست می دهند و انسان به حال خودش تنها می ماند. صد البته با تاسف فراوان که چنین حالتی در وقت خودش برای انسان حاصل نمی شود. وقتی همه فرصتها برای عمل نیکو از دست رفت، انسان تازه به خود می آید که وقتش گذشته است. خداوند نیز، برای اینکه انسان را متوجه این نکته دقیق و ظریف بکند، در آیه ۴۵ سوره کهف می فرماید: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا». شاهد بر ناپایداری نعمتهای دنیوی، زینت دانستن مال و بنون در زندگی دنیوی توسط خداوند در آیه بعدی است که خداوند به طور صریح بدان اشاره می نماید. (حوی ۱۴۲۴: ۳۱۸۷/۶)

بطلان رکون به اسباب ظاهری دنیا با شبیه سازی آن به تکبر صاحب باغ پر

محصول؛

انسانی که بر ملک و املاک خود متکی است و خود را در دارا بودن به املاک خود همچون قارون، مستقل می شناسد و به عنایت و تفضل خداوند اعتقادی ندارد، دچار شرکی شده است که نزد خداوند نابخشودنی به حساب می آید؛ چرا که دنیا و امور دنیوی، خیال و سرایی بیش نیست. حال چنین شخص دنیا طلبی، همانند آن صاحب باغ پرمحصولی است که بر دوست خود در داشتن باغ مذکور و خدم و حشمش، تکبر ورزید و در کلامش، عزتمندی و بزرگی خود را بر رخ او کشید و فخر فروخت. او گمان می کرد که وی در تصرفاتش مطلق التصرف است و اموالش فناپذیر ولی نمی دانست که پایداری همه اینها به عنایت خداوند وابسته است و مالک تدبیر تنها خداوند است. پس، رکون به نفس خود و به تبعش فراموشی خداوند، امر درستی نیست. خداوند در آیه ۳۲ تا ۴۴ سوره کهف: «وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا...» به تبیین مسئله می پردازند. به گفته برخی از مفسرین، مرد ثروتمند انسان کافر و مرد فقیر نیز، انسان مومن بود که گفتگوی مذکور بینشان اتفاق افتاده است. (دروزه ۱۳۸۳: ۷۰/۵)

حقیقت کفر با شبیه سازی آن به مرگ و ظلمت؛

کسی که به دنبال کفر می رود و حقیقت توحید را در حیات خود می پوشاند، در واقع مرگ را قبول نموده است؛ چرا که کفر، انسان را از حرکت به سمت تکامل باز داشته و انسان را در جای خود راکد می کند. در نتیجه، موفق به انجام عمل صالح هم نمی شود. از سوی دیگر، اخذ کفر در حقیقت، گام گذاشتن در تاریکی مطلق است؛ چرا که او مقصد و افقی روشن ندارد تا در روشنایی آن زندگی بکند. از اینرو، اخذ کفر

مساوی با مرگ و تاریکی مطلق است. خداوند در آیه ۱۲۲ سوره انعام چنین می فرماید: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». اختلاف مفسرین در اینکه مقصود از مومن و کافر مقایسه شده به هم، شخص معین اند یا عموم مومنین و کافرین است؟ در افاده معنای مورد نظر تاثیری نمی گذارد گرچه قول دوم، صحیح است. (بغدادی ۱۴۱۵: ۱۵۳/۲)

وضع حق و باطل با شبیه سازی آن دو به آب و فلزات؛

حق، آن چیزی است که به خاطر مطابقتش با خارج ثبوت دارد. همانطور که، باطل به جهت عدم تطبیقش با خارج، از عدم ثبوت برخوردار است. به سبب همین ثبوت و عدم ثبوت هم، هست که اثرشان نیز متفاوت می باشد. حق به سبب ثبوتش، همیشه به حال مردم نافع است و مردم از آن برای نیل به سعادت و کمال استفاده می کنند ولی باطل به دلیل عدم ثبوتش، هیچ نفعی به حال مردم ندارد و آنها را به ساحل خوشبختی هم نمی رساند. خداوند برای اینکه مردم را به حقیقت حق و باطل بیشتر آگاه بکند، از دو مثل استفاده می کند که حق را به آب و فلزات تشبیه می کند و باطل را نیز، با کف آب و کف فلزات مقایسه می کند و بیان می کند که آب در زمین برای نفع رساندن و فلزات برای استفاده بهینه مردم از آن به عنوان وسایل زندگی مورد استفاده قرار می گیرد و حال آنکه خود کف و پوسته نازک روی فلزات در اثر گداخته شدن بعد از مدتی از بین می رود. حق و باطل نیز، همین حکم را دارند. خداوند در آیه ۱۷ سوره رعد چنین می فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا

الزَّيْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمُكِّتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ». خداوند در این آیه شریفه، حق و اهل آن را در بقاء و فایده داشتن به آب ولی باطل و اهل آن را در بطلان و اضمحلال به کف آب و کف فلزات تشبیه می کند. (نسفی ۱۴۱۶: ۳۵۵/۲)

نتیجه گیری

از آنچه بیان شد، به دست می آید که قرآن کریم در بیان فضائل و رذائل اخلاقی، از شیوه ای استفاده نموده است که کسی از بشر نتوانسته همانند آنها را خلق و ارائه بکند و یا به این گستردگی، کسی نتوانسته همانند آوری بکند. شیوه مذکور که همان بیان مفاهیم از راه تشبیه آنها به مفاهیم قابل محسوس برای مردم عادی است، می تواند رمز ماندگاری، جاودانگی و جهانی بودن قرآن کریم به شمار آمده، و آن را تا ابد الدهر و برپایی روز قیامت بالنده و سرسبز نگه بدارد.

قرآن کریم.

۱. نهج البلاغه، امام علی علیه السلام، ترجمه محمد دشتی، دفتر نشر الهادی، ۱۳۷۹ ش.
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر (تفسیر ابن عاشور)، چاپ اول، بیروت، نشر موسسه التاریخ، بی تا
۳. ابن عطیه اندلسی، عبد الحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، چاپ اول، بیروت، نشر دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ ق.
۴. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، مشهد، نشر بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق
۵. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول، بیروت، نشر دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۶. بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازن)، چاپ اول، بیروت، نشر دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر، تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق
۸. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، الكشف و البیان عن تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت، نشر داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق

۹. جوادی آملی، عبدالله، ادب قضا در اسلام، تدوین: مصطفی خلیلی، نشر اسراء، ۱۳۸۱ ش
۱۰. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم، نشر اسراء، ۱۳۸۰ ش
۱۱. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، چاپ اول، بیروت، نشر دارالفکر، بی تا
۱۲. حوی، سعید، الاساس فی التفسیر، چاپ ششم، قاهره، نشر دارالسلام، ۱۴۲۴ ق
۱۳. دروزه، محمد عزت، التفسیر الحدیث، چاپ دوم، بیروت، نشر دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳ ق.
۱۴. ری شهری، محمد محمدی، چاپ سوم، قم، میزان الحکمه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۷ ش
۱۵. زمخشری، محمود، تفسیر الکشاف، چاپ سوم، نشر دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ ق
۱۶. سمرقندی، نصر بن محمد، تفسیر سمرقندی المسمی بحر العلوم، چاپ اول، بیروت، نشر دارالفکر، ۱۴۰۶ ق
۱۷. سیوطی، محلی جلال الدین، تفسیر الجلالین، چاپ اول، بیروت، موسسه النور للمطبوعات، ۱۴۱۶ ق
۱۸. صادقی تهرانی، محمد، تفسیر الفرقان، چاپ دوم، قم، انتشارات فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ش
۱۹. طباطبایی، محد حسین، تفسیر المیزان، چاپ پنجم، نشر جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۷ ق

۲۰. طبرانی، سلیمان بن احمد، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم، چاپ اول، اردن-اردن، نشر دارالکتاب الثقافی، ۲۰۰۸ م
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان، چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش
۲۲. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت، نشر دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ق.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن، تفسیر التبیان، چاپ اول، بیروت، نشر دار احیاء التراث العربی، بی تا
۲۴. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت، نشر دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق
۲۵. فضل الله، سید محمد حسین، من وحی القرآن، چاپ سوم، بیروت، دارلملاک فی الطباعه و النشر، 1419 ق
۲۶. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، چاپ دوم، تهران، نشر الصدر، ۱۴۱۵ ق
۲۷. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، چاپ سوم، تهران، نشر بنیاد بعثت، ۱۳۷۷ ش
۲۸. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، چاپ اول، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش
۲۹. قمی مشهدی، محمد بن محد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، چاپ اول، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش

۳۰. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴ ق.
۳۱. مدرسی، سید محمد تقی، من هدی القرآن، چاپ اول، تهران، نشر دار
محبی الحسین، ۱۴۱۹ ق
۳۲. مراغی، احمد بن المصطفی، تفسیر المراغی، چاپ اول، بیروت، نشر دار
الحیاء التراث العربی، بی تا
۳۳. مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، چاپ اول، تهران، نشر دارالکتب
العلمیه، ۱۴۲۴ ق
۳۴. مکارم شیرازی، ناصر، امثال القرآن، مدرسه الإمام علی بن ابی طالب
(علیه السلام) - ایران - قم، چاپ: ۳، ۱۴۲۶ ه.ق
۳۵. نسفی، عبدالله بن احمد، تفسیر نسفی، چاپ اول، بیروت، نشر
دارالفائس، ۱۴۱۶ ق
۳۶. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب
الفرقان، چاپ اول، بیروت، نشر دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق